

خبر

بی‌اعتنایی به یک‌صدمین سال مشروطه

*رسول جعفریان**

امسال، یعنی همین سال ۱۳۸۵، دقیقاً یک‌صدمین سالگرد تحول مشروطه‌خواهی در ایران است. این که تاکید می‌کنیم «دقیقا» از آن رو است که طی دو سه سال گذشته، در دولت قبلی به دلایلی چند، برگزاری مراسم صدمین سال مشروطه در تهران و تبریز و قم، پیش از موعد برگزار شد. هر دو گروه سیاسی فکری موجود در جامعه ما برگزار کننده آن مراسم بودند. طبعاً جناح موسوم به راست برای تقد مشروطه و جناح موسوم به چپ قدیم در دفاع از مشروطه.

بخشی از کارهای انجام شده در این باره، در دولت قبل با حمایت وزارت علوم و دانشگاه‌تهران انجام شد. از آن جمله سمیناری به اسم آخوند خراسانی بود که البته با موضوعات دیگری به اسم آن مرحوم برگزار شد. پولی هم برای انتشار دوباره روزنامه‌های دوره مشروطه خرج شد. در حالی که همه آنها می‌توانست روی سی دی به قیمت بسیار ارزان اسکن شده و در اختیار تعداد بیشتری با قیمت پایین‌تری قرار گیرد. درست مثل اشتباهی که سازمان اسناد ملی در حال انجام آن است و بیست و اندی مجلد جبل‌المئین را به قیمت ششصد هزار تومان پیش فروش می‌کند در حالی که می‌تواند تصویر کل آن مجموعه را در سی‌دی‌های بسیار ارزان و بدون هزینه‌های گزاف چاپ کرده و در اختیار محققان و کتابخانه‌ها قرار دهد. سال پیش رزله‌وار کشور ما تحت تاثیر قرار داد و امروز موسسات تاریخی چند همایش در قم و تهران و تبریز برگزار کردند و متونی را انتشار دادند. و درست مثل دوران مشروطه، گروه اول در قالب مدافع سرسخت و گروه دوم به عنوان منتقد سرسخت به سراغ این تحول تاریخی مهم رفتند. مشروطه هرچه باشد، حادثه‌ای است که یک‌صد سال پیش رزله‌وار کشور ما تحت تاثیر قرار داد و امروز که یک قرن از آن رویداد می‌گذرد، جا دارد ملت و دولت ما به طور جد و به دور از حب و بغض‌های بیهوده آن تحول تاریخی را بشناسند و عبرت‌های لازم را از آن فراگیرند. تا آنجا که آگاهی یافتیم، اکنون مجلس شورای اسلامی و موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، به مناسبت یک‌صدمین سال قانوتگذاری از سبک تون در کشور، بنای برگزاری نشستنی فراگیر را دارند. امیدواریم برگزارکنندگان این همایش، با فکری روشن و باز و همزمان کنارگذاشتن نگاه‌های یکسویه، آن محفل را برای طرح جدی و علمی این رویداد تاریخی آماده سازند.

از سوی دیگر، حزب مشارکت هم قرار است با همکاری روزنامه شرق همایشی برگزار کند. مع الاسف موضع‌گیری آنان هم پیشاپیش روشن است. روشن است که سودمندی این گونه فعالیت‌ها به آن است که با روش‌های علمی پیش برود و از داورِی‌های متعصبانه خودداری شود.

در سال جاری دانشگاه آکسفورد انگلیس هم با کمک بنیاد «میراث ایران» مصمم به برگزاری یک کنفرانس گسترده به مناسبت یک‌صدمین سال مشروطه است. این بنیاد از هم‌اکنون سلسله سخنرانی‌هایی به صورت ماهانه در دانشگاه «سوز» لندن درباره مشروطه و قانونگذاری در ایران برگزار می‌کند. از ظاهر امر هم چنین برمی‌آید که صداسوسیما در این زمینه کار جدی نخواهد کرد و علی‌القاعده تنها در ماه مرداد به پخش چند مصاحبه پسندۀ خواهد کرد. این پیش‌داوری ماست و امیدواریم عکس آن از آب درآید. بسنای بدیهی است که بررسی چنین تحولی که در کشور ما با آن وسعت رخ داده، می‌طلبد که این رسانه فرصت بیشتری را برای تحلیل ابعاد مختلف این رویداد اختصاص دهد. آنچه به هر روی در مشروطه مهم است، این که دست کم سه مرجع تقلید درجه اول نجف که – آخوندخراسانی، عبدالله مازندرانی و میرزا حسین بن میرزا خلیل- در این ماجرا درگیر بودند و با انتشار بیانیه‌های مفصل از آن حمایت می‌کردند. به علاوه تعداد فراوانی مجتهد محلی هم در شهرهای مختلف و تهران و نجف از آن دفاع می‌کردند. در برابر، شمار فراوانی از مجتهدان محلی در تهران و تبریز و اصفهان و حتی از مراجع نجف، کسانی بودند که با مشروطه میانه‌ای نداشتند و با آن درافتادند. چنان که شیخ فضل‌الله نوری مجتهد برجسته

تهران در دنباله همین ماجرا به شهادت رسید یا سال بعد از آن سید عبدالله بهبهانی توسط برخی از گروه‌های افراطی ترور شد. اینها رخدادهایی است که عمیقاً نیازمند بحث و بررسی است. از اینها گذشته طی مدت چند سال، بخش عمده نیروهای زبده کشور درگیر این تحول تاریخی بود. نبردهای داخلی و جنگ و گریزهای فراوان و تبریز و رشت و اصفهان و تهران رخ داد و طی آنها بسیاری کشته شدند. یک سلطنت به تدریج عوض شد، نظام سیاسی حاکم بر کشور تغییر کرد و در بسیاری از برنامه‌ریزهای آموزشی و اجتماعی و تربیتی تغییراتی پدید آمد. طبعاً جا دارد چنین حادثه گسترده‌ای که ایران را یک‌صد سال گذشته تحت تاثیر قرار داده، با جدیت بیشتری مورد ارزیابی قرار گیرد و اکنون که یک قرن بر آن گذشته، بدون حب و بغض مورد تامل قرار گرفته و جنبه‌های سودمندی آن از یکسو و زیان‌های آن از سوی دیگر، مورد بررسی عالمانه قرار گیرد. به نظر می‌رسد باید از چند مؤسسه تاریخی رسمی موجود در کشور و حتی مراکز دانشگاهی و حوزوی خواسته شود تا در این باره همایش‌هایی را برگزار کرده یا کتاب‌های را منتشر کنند و طبعاً باید امکاناتی هم در اختیار آنان قرار داده شود. به علاوه دولت جدید می‌تواند به اندازه دولت قبلی در این باره سرمایه‌گذاری کرده و بودجه‌ای را برای این کار در اختیار موسسات فعال در این زمینه قرار دهد و این مهم، از آنجا که به‌هویت و تاریخ این مرز و بوم برمی‌گردد، گریزناپذیر است.

*** پژوهشگر تاریخ ایران**
سایات بازتاب ۲۶/۲/۸۵

ارتباط با صفحه مشروطه

سایت WWW.100years.ir

پست الکترونیک info@100years.ir

ارسال مقالات article@100years.ir

گزارش سال ۱۳۰۲



صد سال

حسن مرسلوند: در آغاز این سال، احمدشاه قاجار که آذرماه سال پیش از اروپا بازگشته بود، به همراه ولیعهد خود محمدحسین میرزا لباس سرهنگی پوشید و در جشن سالگرد تاجگذاری اش از رژه نظامیان تحت فرمان سردار سپه سان دید. وی همچنین فرمان انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی را صادر کرد.

کار مخالفت سیدحسن مدرس با کابینه مستوفی‌الممالک بالا گرفت و گروهی از موافقین و مخالفین دولت در جلو مجلس دست به تظاهرات زدند. سرانجام مدرس توانست دولت مستوفی‌الممالک را به استیضاح در مجلس بکشاند. وی در نطق استیضاح خود، مستوفی‌الممالک را به شمشیر مرصع جواهرنشان زینتی تشبیه کرد و خواهان روی کار آمدن قوام‌السلطنه شد که به تعبیر او، شمشیری تیز و برنده بود! مستوفی‌الممالک نیز در پاسخ مدرس گفت که وی اهل بند و بست های پشت پرده نیست و ندان آجیل خوری ندارد! مستوفی‌الممالک عقیده داشت که سیدحسن مدرس در پی رئیس الوزرای می‌گردد که وزرای خود را به پیشنهاد مدرس برگزید و راه نفوذ او را در دولت بازگدارد. به هر روی مستوفی‌الممالک با گفتن این جمله تاریخی: «در این مملکت هم اشخاصی می‌خواهند داخل کار شوند و آجیل‌هایی هم بگیرند و آجیل‌هایی هم بدهند. من نه می‌گیرم، نه می‌دهم و اصراری هم به ماندن ندارم!» از کار کناره گرفت و خانه‌نشین شد. اکنون جنگ و ستیز و برادرکشی سیاسی در جبهه آزادی‌خواهان و ملیون چنگ و دندان نشان می‌داد و سردار سپه و هواداران پرتکاپوش چشم به راه سوده‌ای فراوان این خویش ستیزی بودند! مجلس چهارم به مشیرالدوله رای تمایل نشان داد و وی نیز سردار سپه را وزیر جنگ کابینه خود شناساند. شگفتا که سردار سپه، گویی سرچیزه‌به همه کابینه‌ها بود و کسی را یارای نادیده انگاشتن وی نبود! در آغاز تابستان این سال، روحانیون بلندپایه‌ی شیعی از بین‌الهرین تبعید شدند و به ایران آمدند تا فصل نوینی در تاریخ سیاسی این سرزمین آغاز کنند. آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله حاج میرزا حسین تائینی و آیت‌الله شهرستانی به همراه سایر روحانیون ایرانی ساکن عراق در اعتراض به قرارداد میان انگلستان و امیر فیصل حاکم عراق که طبق آن می‌بایستی در عراق اجرای انتخابات و تشکیل مجلس موسسان صورت پذیرد، به عنوان اعتراض راهی ایران شدند. علمای تبعیدی در ایران با استقبال گرم دولت مردم روبه‌رو شدند. سال بعد [۱۳۰۳] هنگامی که سردار سپه رئیس الوزرا بود و قضیه اعلام جمهورییت وی با شکست مواجه شد، در قم به دیدار آیت‌الله اصفهانی و آیت‌الله تائینی رفت و مورد پشتیبانی آنان قرار گرفت. حمایت آیت‌الله اصفهانی و تائینی از سردار سپه تا بدان اندازه بود که حتی پس از بازگشت آنان به عراق، آیت‌الله تائینی با فرستادن نامه و تمثال علی بن ابی طالب و با یه

روایتی شمشیر حضرت عباس(ع)، برای سردار سپه موقعیت او را استوارتر خواندند: «بر کافه مسلمین مخفی نماناد که هر کس بر علیه حکومت ایرانی قیام نماید مثل کسی می‌ماند که در روز بدر و خنین بر علیه پیغمبر خدا قیام نموده باشد و منزله او به منزله کسانی است که خداوند تبارک و تعالی در کتاب مجید درباره آنها فرموده است: «می‌خواهند نورخدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدای متعال نور خود را به اكمال می‌رساند هر چند که مشرکین مخالف آن باشند.» و جزای مشرک در دنیا که بر حوزه محمدی که ناشر علم و رایت اسلامی است تعرض ننمایند و هر کسی که برخلاف این امر رفتار نماید از جمله کفاری که محو و اضمحلال این دین مبین را خواهان باشد، خواهد بود و بر طبق احکام و دلائل قرآنی تکفیر آنها واجب می‌گردد.» اکنون می‌توان فهمید که چرا سردار سپه تنها در سال‌های رئیس الوزرای اش، سر و پا برهنه در دسته‌های سینه زنی شرکت می‌کرد و پای برهنه به زیارت امام هشتم شیعیان می‌رفت. آن روحانیون پاک و ساده‌دل نمی‌دانستند کسی را بالا می‌کشند که در آینده‌ای نه چندان دور، بشیه به ریشه نهاد روحانیت در ایران خواهد زد! در آغاز خزان این سال، ناگهان قوام‌السلطنه به وزارت جنگ احضار و پس از بازجویی شبکه‌ای بود که قصد ترور سردار سپه را داشت. با پادرمیانی احمدشاه، قوام‌السلطنه آزاد و به اروپا تبعید شد.

وی در اروپا همراه با برادرش وثوق‌الدوله- امضاکنده قرارداد ۱۹۱۹- سالیانی چند زیست تا آنکه پس از تغییر سلطنت از خاندان قاجاریه به پهلوی و در اوج قدرت رضاشاهی، هر دو برادر به ایران آمدند و مورد تکریم پهلوی اول قرارگرفتند. وثوق‌الدوله به وزارت و وکالت رسید و قوام‌السلطنه نیز پس از شهریور ۱۳۲۰، دوباره وارد گوگد سیاست شد.

شگفت‌آور این که درست همان روزی که قوام‌السلطنه به تبعید رفت، دولت مشیرالدوله سقوط کرد و دو روز بعد،

جامعه‌شناسی مردم ایران

افسوس که چون بوقلمون رنگ به رنگیم!
اسباب ترقی همه گردید مهیا/ پرواز نمودند جوانان به ثریا/ گردید روان کشتی علم از ناکل دریا/ ما غرق به دریای جهالت چو نهنگیم
افسوس که چون بوقلمون رنگ به رنگیم!
یارب بر چه گردید چنین حال مسلمان! /بهر چه گذشتند ز اسلام و ز ایمان! /
خوبان همه تصدیق نمودند به قرآن
ما بولهرسان تاج بوقلمون فرنگیم

افسوس که چون بوقلمون رنگ به رنگیم!
مردم همه گویا شده مال و خموشیم/ چون قاطر سرکش لگدناناز چوموشیم/ تا گریه پدیدار شود ما همه موشیم/ باطن همه چون موش به ظاهر چو پلنگیم/ افسوس که چون بوقلمون رنگ به رنگیم!

از زهد تقدس زده صد طعنه به سامان/ داریم جمیعاً هوس خوری و غلمان/ نه گریه و نه ترسا، نه نپهود و نه سلیمان/ نه رومی ورویم و نه هم زنگی زنگی

افسوس که چون بوقلمون رنگ به رنگیم!
من در طلب دوست به هر کجوه دویدم/ او مرشد و آخوند و صد طعنه شنیدم/ اندر همه طهران دو نفر دوست ندیدم/ بر جان هم افتاده شب و روز به جنگیم

افسوس که چون بوقلمون رنگ به رنگیم!

برخی اندیشمندان با نگاهی به تاریخ صدساله و تحولات سیاسی ایران به این نتیجه رسیده‌اند که ایراد اساسی در فرهنگ و رفتار مردم است و تا در این زمینه تغییری صورت نگیرد، تغییرات سیاسی اثیر خواهد ماند. اشرف‌الدین گیلائی یک‌صد سال پیش شعر زیر را در توصیف روحیات مردم ایران سروده که نقدهی است به رفتار ما ایرانیان:

ما ملت ایران همه باهوش و زرنگیم
افسوس که چون بوقلمون رنگ به رنگیم
ما یک نداریم ز دشنام و ملات/ ما میل نداریم به آثار و علامت/ گر بده نباشد، سر وافر سلامت/ از نام گذشتیم همه مایل ننگیم

افسوس که چون بوقلمون رنگ به رنگیم!
گاه از غم مشروطه به صد رنج و ملالیم/ لاغر ز فراق وکلا همچو هالیم/ یک روز همه فقیر و یک روز بالیم/ شب فکر شایرم، سحر طالب بنگیم

افسوس که چون بوقلمون رنگ به رنگیم!

ضحی متعددی : در خیابان شاهزده آذر تهران بارها نام ادوارد براون حک شده بر پلاک خیابانی فرعی به چشم‌خاسته خورده است. آیا تا به حال از خود پرسیده‌اید او چه کسی است؟ ادوارد گرانویل براون در ۷ فوریه

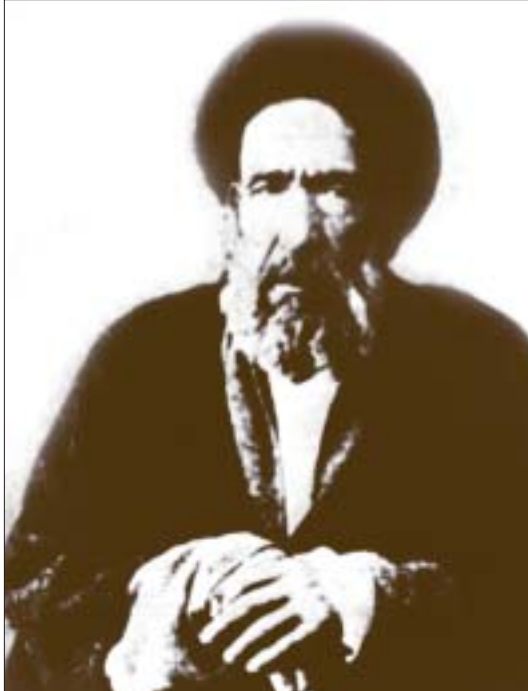
۱۸۶۲ در انگلستان متولد شد. هر چند که پدرش به عنوان یک کارخانه‌دار بیشتر می‌پسندید، فرزندش راه او را ادامه دهد، اما او پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه از دانشگاه کمبریج درجه دکتری پزشکی گرفت. چیزی که براون را متوجه شرق ساخت، جنگ روس و عثمانی در سال‌های ۸-۱۸۷۷ بود. به گفته او «هنگامی که یک طرف شجاعانه می‌کوشد تا شکست نخورد همدردی انسان را برمی‌انگیزد.» اما ترجمه‌نسبت به ترک‌ها در اندیشه براون پس از مدتی جای خود را به تحسین و تحسین جای خود را به باخواهی داد. همین علاقه، انگیزه فراگیری زبان ترکی، عربی و فارسی را در او ایجاد کرد و وی موفق به اخذ لیسانس زبان‌های شرقی شد که مخصوصاً در آن زمان برای خدمت در هند لازم بود. در تابستان ۱۸۸۲ سفری به استانبول کرد و پس از آن بیشتر متوجه ایران شد.

آشنایی او با ایرانیانی چون ملک‌خان و سیدجمال به سه‌سالی مربوط بود که در لندن برای گرفتن درجه فوق‌لیسانس تلاش می‌کرد. او را به عنوان آموزگار کمبریج پذیرفتند و این فرصت مناسبی بود تا به ایران سفر کند. در ایران مدت یک سال به شهرهای چون یزد، کرمان، شیراز، تهران، اصفهان و تبریز سفر کرد، با مردم محشور شد و با آداب و رسوم طبقات مختلف مانند صوفیان، درویشان و قلندران آشنایی پیدا کرد و از طریق دوستی با آنها جلب اعتماد کرد.

نخستین کتاب او به‌نام «سرگذشت یک سیاح» در سال ۱۸۹۱ منتشر شد. که شرح مشاهدات و بیناگر احساسات و تجربیات یک‌ساله او درباره خصایص و اخلاق ایرانیان است. همین کتاب بار دیگر در ۱۸۹۳ به‌نام «یک‌سال در میان ایرانیان» به چاپ رسید. پس از بازگشت به انگلستان به آموزش زبان فارسی پرداخت و در ۱۹۰۲ به مقام استادی زبان غربی دانشگاه

مشروطه صد روز تا صدمین سال انقلاب مشروطه ■ شماره ۱۹

جمهوری رضاخانی



احمدشاه قاجار فرمان رئیس الوزرای سردار سپه را دستینه نهاد! اکنون در آن هنگامه و آشوب زد و خورد میان مدرس و مستوفی‌الممالک و قوام‌السلطنه و مشیرالدوله و . . . و پس آن شورش‌ها و انقلاب‌های ناکام میرزا کوچک‌خان جنگلی و کتلل پسیان و یاور لاهوتی و شیخ محمد خیابانی، کسی در بالاترین پلکان قدرت اجرایی ایران تکیه زده بود که به آزادی و مشروطه و انقلابی‌گری و حقوق مردم، هیچ اعتقاد و اعتنائی نداشت! برای او مدرس و مصدق و دکتر ارانی بسی خطرناک‌تر از اسماعیل آقا سمیتقو و شیخ خزعل و تائب حسین‌خان کاشی بودند! دروغا از این همه ساده‌دلی و خویشن ستیزی که در میان آرزادگان ایرانی، در جابه‌جای تاریخ خونبار این سرزمین به چشم می‌آید! مدرسی که مستوفی‌الممالک را برنمی‌تابید، اکنون در چنگال سردار سپه گرفتار آمده بود! میرزاده عشقی آن شاعر جوان و احساساتی که در اشعار خود می‌سرود «این مجلس چهارم به خدا ننگ بشر بود، دیدی چه خبر بود؟!» و مدرس را به باد زشت‌ترین دشنام‌ها می‌بست، اکنون به تیر غیب سردار سپه گرفتار و آغشته در خون پاک خود بود! شگفتنا شگفت! در حالی که آزادخیواهان تهرانی دلشان را به این خوش کرده‌بودند که روز کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، چند جوان تهرانی در پاسخ به اعلامیه رضاخان که با شعار «حکیم می‌کنم» شروع شده بود، زیر اعلامیه نوشته بودند: «گه می‌خوری؛ و این طنز را بیخ گوش

یکدیگر می‌گفتند و به ریش رضاخان می‌خندیدند، رضاخان به سرعت دست به کار شده و اکنون در بالاترین مسند قدرت اجرایی کشور تکیه زده بود! مایه شگفتی است که سردار سپه در کابینه خود نیز پست وزارت جنگ را رها نکرد و همانند کابینه‌های پیشین در این سمت ماند! در ماه‌های میانی این سال، هنوز سالی نگذشته، احمدشاه برای سومین بار هوس گردش اروپا کرد و سردار سپه نیز از خدای‌خواسته، او را تا مرز بدقرعه کرد! شنیدن خبر تغییر رژیم سلطنتی در کشور عثمانی و تبدیل آن به جمهوری ترکیه به رهبری ژنرال مصطفی کمال‌پاشا- آتاتورک بعدی- همان رویدادی بود که سردار سپه چشم به راه آن بود. وقتی در کشور اسلامی همسایه، یک ژنرال ارتشی می‌توانست اعلام جمهوری کند و خود به ریاست مادام‌العمر آن منصوب شود، چرا در ایران اسلامی نتوان چنین کاری کرد؟ هواداران پرتحرک سردار سپه دست به کار شدند و در جراید و مطبوعات و سیل تلگرافات، خواهان خلع قاجاریه از سلطنت و تغییر رژیم به جمهوری شدند. در این هنگام مجلس پنجم نیز که با دخالت و زمینه‌سازی فرماندهان نظامی شهرستان‌ها، اکثریت آن از هواداران سردار سپه از صندوق‌ها بیرون آمده بودند با نطق محمدحسن میرزا ولیعهد آغاز به کار کرد. در تهران اما، نظامیان نتوانسته بودند چندنان اعمال‌نظر کنند و کسانی همچون مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، دکتر مصدق، سیدحسن مدرس، تقی زاده و سلیمان میرزا اسکندری که نمایندگی برگزیده شده بودند. در نخستین جلسات مجلس میان هواداران سردار سپه و سیدحسن مدرس درگیری و کشمکش پدید آمد و در بیرون مجلس نیز نظامیان سرخ پوش تظاهرات دامنه‌داری به هواداری از سردار سپه و جمهوریت برپا کردند. طولی نکشید که در تهران و شهرستان‌ها موجی از هواداران جمهوری به پا‌خاست تا اینکه در یکی از کشمکش‌های مجلس، دکتر حسین‌خان احياءالسلطنه یکی از نمایندگان برگشیده سردار سپه، سبلی محکمی به گوش سیدحسن مدرس نواخت و همین سبلی پایان کار جمهوریرخواهان کرد. گوی که آن سبلی نه به گوش مدرس، بلکه به گوش جمهوری رضاخانی زده شد. اکنون نوبت به هواداران مدرس رسیده بود تا ضمن گردهمایی باشکوهی در مسجدشاه، به طرفداران سردار سپه بفهماند که سبلی زدن به گوش مجتهد جامع‌الشرایط طراز اولی همچون مدرس، چه تاوان سنگینی در پی دارد! چند تن از هواداران سردار سپه در این میان، به کاخ محمدحسن میرزا ولیعهد رفتند و از او خواستند که استعفا کند و به سفر خارج از کشور برود. سرانجام در پایان این سال چنین طرحی با قید فوریت تقدیم مجلس شد: ماده اول- تغییر رژیم مشروطه به جمهوریت، ماده دوم- اختیار دادن به وکلای دوره پنجم تا در قانون اساسی موافق مصالح مملکت در رژیم تجدیدنظر نمایند، ماده سوم- پس از معلوم شدن نتیجه آرای عمومی، رژیم به وسیله مجلس شورای ملی اعلام شود.

سکوت سیاسی، حرکت انقلابی

خار دور و به خصوص در ایران برای تنظیم یک قرارداد با دولت انگلیس وارد گفت‌وگو شده بود. اهمیت این قرارداد بیشتر حاوی مسئله ایران و شناسختن استیلای روس در شمال و استیلای انگلیس در جنوب ایران و حمل و نقل آذانه‌ن کالاهای دو کشور در ایران بوده است. البته روسیه مدعی است برای فشار آوردن به دربار ایران جهت پذیرش درخواست‌های علما اقداماتی کرده است ولی چیزی که بیش از هر چیزی مشخص است سکوت سیاسی دولت روسیه در مقابل حرکت‌های انقلابی ایران بوده است.



وابستگی به سفارت براتنیا از کسانی بودند که به‌او اطلاعات را منتقل می‌کردند. نامه‌های آنها حاوی نکات جالبی درباره ایران است.

رابطه براون با مشروطه‌خواهان کمی قبل از به‌توپ بستن مجلس شروع می‌شود. او ابتدا با میرزا آقای اصفهانی در لندن آشنا می‌شود و چون او را مشروطه‌خواه می‌پندار به معرفی او به مجامع می‌پردازد که البته پس از به‌توپ بستن مجلس مشخص می‌شود چنین نیست و براون با وی قطع رابطه می‌کند. شخص دیگر شیخ حسن تبریزی معروف به کمبریجی است که از استانبول تبعید شده و در اوایل ۱۹۱۰ به ایران برمی‌گردد و روزنامه «عصر» را به راه می‌اندازد. او درباره اوضاع ایران به براون نامه می‌نویشت. پس از به‌توپ بسته شدن مجلس سدهای از آزادی‌خواهان چون معاضدالسلطنه، دهخدا، تقی‌زاده و غیره به پاریس رفتند. براون با آنها مکاتبه داشت و از آنها خواست که به انگلیس بروند. تقی‌زاده، معاضدالسلطنه، میرزآقای فرشچی و محمدعلی تربیت به انگلیس می‌روند و با فعالیت‌های خود موفق می‌شوند ۴۵ نفر از اعضای پارلمان انگلیس را از خود همدانستان کنند. آنها همچنین در روزنامه تایمز درباره اوضاع سیاسی ایران مقاله می‌داند. نامه‌نگاری براون و تقی‌زاده از ۵ اوت ۱۹۰۸ آغاز شد. ادوارد براون خدمات ایرانیان به فرهنگ و تمدن دنیا را هم‌عرض ایتالیا و یونان می‌پنداشت و از اینکه دول اروپایی با سرنوشتن آنان باید کنند ناراحت بود. وی در ۵ ژانویه ۱۹۲۶ وفات کرد.

منابع:

۱- نامه‌های ادوارد براون به سیدحسن تقی‌زاده به کوشش عباس زیرباب و ایرج افشار، امیرکبیر، چاپ ۱۳۷۱
۲- انقلاب ایران، ادوارد براون، ترجمه مهزی قزوینی، انتشارات کویر، چاپ ۱۳۷۶
۳- تاریخ ادبیات ایران، از صفویه تا عصر حاضر، ادوارد براون، ترجمه بهرام مقادری، انتشارات مروارید، چاپ ۱۳۷۵
۴- نامه‌های او در تبریز، ادوارد براون، ترجمه حسن جوادی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تیرماه ۱۳۶۱

نگاه

تجدیدنظر تنها راه ما ایرانیان

*یدالله محمدی‌نسب**

از آن لحظه‌ای که فراخوان روزنامه را دیدم تا زمانی که قلم را بر لوح سفید کاغذ آوردم سخت هیجان‌زده بودم به آن لحاظ که برای یک بار هم شده صدایی غیر از نامه‌های آشنا بر صفحه مهمی دیده خواهد شد که از اقصی نقاط این سرزمین خواهد بود و اگر در نوشتار بنده نقص و یا ایرادی می‌بینید به‌دو دلیل است، یکی به دلیل کم‌تجربگی و کم‌سن و سالی و دوم به دلیل تراکم موضوع گسترده‌ای که باید به صورت خلاصه و ساده گفته شود.

آنگذر این سرزمین در این صدساله دستخوش تغییرات کوچک و بزرگ شده که همیشه مسئله اصلی را گم می‌کنیم، به هر طریق خواسته و آمال اساسی افراد این مرز و بوم در صدساله اخیر رسیدن به قانونمداری و نشستن بر قله دموکراسی بوده است. دو واژه‌ای که هر کدام خود دارای چالش‌های بس عظیم هستند و فی‌النفسه فلسفه وجودی آنها در تمامی جوامع اجباراً چالش‌برانگیز و جدال‌آفرین بوده‌اند که می‌توان گفت ناشی از تفسیرهای افراطی یا تفریطی بوده است که آن را باشمیل بدون آنکه به لوازم حقیقی آنها تن در دهیم. زمانی که وارد این گود می‌شوید باید آنچنان خرد، جامعه و امیال و تفکر فردی و گروهی و خیلی چیزهای دیگر را به دست چاقوی جرح و تعدیل منطبق و خرد سپرد تا بتوان گوهر آن را با همه وجود حس کرد. نمی‌توان تعصب کورکورانه داشت و مدعی قانونگرایی بود و خواسته خود به حرف و حدیث متعلق به خویش را حق‌ترین دانست و ادعای دموکرات بودن کرد. به عازنی ما ایرانیان از هر گروه و دسته و مذهب و سلوکی باید اول تکلیف را با خود مشخص کنیم و بعد پله‌های بعدی را پشت سر گذاریم. زمانی که دیوار قانونگرایی اینچنین دچار کج‌فهمی و بدفهمی و ناهفمی شده باشد رسیدن به افلاک کچره میسر است اما بایدار نیست و از اینچنین دیواری نباید انتظار داشت که بر فراز آن ایستاده و علم دموکراسی بر آن برافرازیم. باید این واقعیت را قبول کرد که هر تحولی نیازمند تحول بنیادین در وجود تک‌تک افراد ایران است. اگرچه فقدان این تحول ریشه تاریخی دارد. اما بد نیست توجه داشته باشیم تاریخ را ما خود می‌نویسیم و خود نیز سرنوشتن آن را با اعمال خود در عالم واقعیت می‌دهیم. اما چرا ما در این سدهای نخواستی با نتوانسته‌ایم این دگرگونی را در خود ایجاد نمایم. به واقع می‌توان گفت که مسئله خود ماییم، چرا؟ کمی تامل کنیم که واقعاً همه ما آنچنان که در خلوت خویش بر کلمات رزمقراطیک و زیبایی چون آزادی، قانون، فرهنگ، توسعه، عدالت و دموکراسی . . . و فکر کرده‌ایم آیا خود را هم مقید و ملزم به شرایط و لوازم آن دانسته‌ایم؟ همه می‌دانیم که نه! اما چرا؟ همه ما ایرانیان مدعی و غیرمدعی شاید بارها خواسته باشیم که به این چارها پاسخ دهیم و در طول این صدسال هم جواب یا جواب‌هایی را پیدا کرده باشیم اما باید قبل از همه تجدیدنظری جدی کرد و بعد همت والایی طلب نمود و اندکی هم جرأت و شجاعت نقد شدن و نقد کردن داشت. ایران در پی دستیابی به این خواسته تاریخی معاصر و به ثمر نشستن این واژگان مدرن بر سر راه خود موانعی را پیش‌رو دارد. اولاً مانعی به نام تعبد جمعیتی و جغرافیایی البته نه به آن لحاظ که هر یکدب بر استقرار دموکراسی و قانونگرایی است بلکه از آن جهت که در طول این قرن چه مشروطه‌خواهان، چه ملی‌گراها و چه اصلاح طلبان نتوانسته‌اند آن را به فرصتی ملی تبدیل کنند.

ثانیاً موانع و چالش‌هایی هستند که به لحاظ اجتماعی و فرهنگی وجود دارند. باید به این واقعیت تاریخی توجه داشتند باشیم که هیچ ملتی شاهد دگرگونی نشده و نخواهد شد مگر آنکه در گذشته خود تجدیدنظر کرده و آن را به صورت ریشه‌ای به نقد کشیده باشد. چنانچه اروپا هم بعد از عصر روشنگری را به چالش طلبیدن گذشته خود توانست راه آینده را به خوبی بازناماید. در جامعه‌ای که سخت متأثر از ساختار و بیشنی محدود و آمیخته با توکم تعصب است به سختی می‌توان تحولی ایجاد کرد مگر به صورت تجدیدنظر در گذشته. ایرانیان باید بدانند که نباید چشم به عده‌ای روشنفکر و نخبه مذهبی و سیاسی داشته باشند تا آنها راه آینده را برایشان روشن کنند. چون نه اصولاً کار روشنفکران و نخبگان این است و نه وظیفه آنها. در حالتی منطقی آنها بایستی به نهادهی شدن این اندیشه و تفکر و تبدیل آن به فرهنگ جامعه جهت بدهند نه آن را هدایت کنند. دلیل اساسی که ساختار اجتماعی ما از آن رنج می‌برد فقدان احزاب غیروملتی، انجمن‌های صنفی مستقل و نهادهای مدنی پر بار و اندیشه ساز است. هر آنچه هم که وجود دارد سخت متأثر از دخالت دولت‌ها بوده و وابسته به بودجه‌های نفتی است که بی‌حساب و کتاب در تمام لایه‌ها و شکاف‌های جامعه سرازیر شده و هر چیز را تحت کنترل خود نگه داشته است. رنجی دیگر که بر پیکر این سرزمین وارد شده است و در خلال این صد سال اخیر شدیداً افول داشته، اندیشه و خردگرایی است. به قول دکتر عزت‌الله فولادوند همه بدبختی‌ها از مرگ اندیشه‌ها هاست.

*** یدالله محمدی‌نسب- ۲۳ساله- سنندج**